

نقد ترجمه فارسی لویاتان از دیدگاه مفاهیم حقوق عمومی

سید ناصر سلطانی^۱

دریافت: ۱۳۹۶/۹/۲۰ - پذیرش: ۱۳۹۷/۷/۱۵

چکیده

بسیاری از متون بنیان‌گذار اندیشه سیاسی جدید پر از الفاظ و مفاهیم حقوقی‌اند. زبان حقوق یکی از مهم‌ترین ابزارها و بستر بحث درباره اندیشه سیاسی بوده است. بنابراین، در انتقال و ترجمه این آثار باید به معنا و محتوای حقوقی الفاظ و مفاهیم توجه کرد و آن را باز شناخت. فقط در چنین شرایطی است که می‌توان به ترجمه این آثار اعتماد کرد و به آن ارجاع داد. شایسته است ترجمه این دسته از آثار از منظر معنای حقوقی الفاظ هم، بازبینی و بررسی شوند. در این مقاله برای اثبات این ادعا عبارات و الفاظ حقوقی ترجمه فارسی لویاتان از دیدگاه مفاهیم حقوق عمومی بررسی می‌شود تا دقت برگردان فارسی آن ارزیابی شود. در این پژوهش نمونه‌هایی از مفاهیم حقوق عمومی در ترجمه فارسی لویاتان پیگیری می‌شود و دقت ترجمه آن‌ها سنجیده شده تا نشان داده شود که لازم است در ویراست‌های بعدی این ترجمه اصلاحاتی انجام تا از برخی اشکالات و ایرادهای اساسی مبری شود.

واژگان کلیدی: آزادی ناشی از عهد و پیمان‌ها، نسخ قانون، قوه مقننه، حقوق ضروری حاکمیت، حقوق بنیادین.

مقدمه

نقد در سنت علمی ایران سابقه دارد و یکی از محمل‌های ابراز نظر بوده است. کتاب «تصحیح الاعتقاد» شیخ مفید در نقد کتاب «الاعتقاد» شیخ صدوق نوشته شده است. شیوه سخت‌کوشانه و سخت‌گیرانه که محدثان از همان قرون اولیه اسلامی در جمع و تدوین احادیث نبوی به عمل آوردند یکی از درخشان‌ترین کوشش‌های علمی و انتقادی مسلمانان است. در فلسفه، کلام، شعر، ادب و علم و هنر نیز نقد و نقض و رد و شرح رواج داشته است (خرمشاهی، ۱۳۸۶: ۱۵-۱۳). خوشبختانه سالیانی است که مجلات مستقلی هم به نقد و بررسی کتاب اشتغال دارند و حتی نمونه‌های خاص نقد کتاب فقه و حقوق هم پیدا شده‌اند^۱ و نمونه‌هایی دیگری هم در این حوزه در راهند و جامعه علمی و دانشگاهی حقوقی ما آبستن چنین مجلاتی است و این موضوع پاسخی به یک نیاز واقعی در جامعه علمی حقوقی امروز در ایران است تا کتاب‌هایی که چاپ می‌شوند در جایی به محک زده شوند تا ذوق عامه اهل حقوق تهذیب‌آشود (زرین کوب، ۱۳۵۶: ۴). این تعداد از کتب حقوقی که منتشر می‌شوند باید در جایی فرصتی برای بررسی و بازبینی آن‌ها وجود داشته باشد تا به سنجه اهل نظر و متخصصان آن حوزه زده شوند برای اینکه یکی دیگر از ارکان نظارت بر محتوای مطالب کتاب‌ها تکمیل شود و جامعه حقوقی، سره را از ناسره بازشناسد و بدین ترتیب بر ارزش و اعتبار تولیدات علمی نظارت شود و به نویسندگان و پژوهشگران یاری داده شده تا آینه‌ای در برابر خود بیابند و بر کاستی‌های کارشان آگاه شوند.

نقد با این همه فایده پالایشگری و پیرایشگری که دارد، «سبیل معروف» است و نباید با زودرنجی و کم‌طاقتی مولف و مترجم و لحن هجو و دشنام‌آمیز ناقد «قاطع» این سبیل شد.^۳ نقد کتاب محتسبی به معنای خوب کلمه است. منتقد مانند پزشک است و اگر جویای عیب و علت «بیمار» خویش است عیب‌جویی‌اش باید از روی علاقه‌مندی و نیک‌اندیشی باشد

۱. فصلنامه نقد کتاب فقه و حقوق که صاحب امتیاز آن خانه کتاب و مدیر مسئول آن سید محمدعلی احمدی ابهری است.

۲. «نقد دو فایده دارد تهذیب ذوق عامه و تربیت فکر نویسنده»، رک: زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۵۶)، «نقد بازار»، در یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، چاپ سوم، تهران: جاویدان، ص ۴.

۳. اشاره‌ای است به حدیث: «لَعَنَ اللَّهُ قَاطِعِي سَبِيلِ الْمَعْرُوفِ. قِيلَ: وَ مَا قَاطِعُوا سَبِيلَ الْمَعْرُوفِ؟ قَالَ: الرَّجُلُ يُصْنَعُ إِلَيْهِ الْمَعْرُوفُ فَيَكْفُرُهُ فَيَمْتَنِعُ صَاحِبُهُ مِنْ أَنْ يَصْنَعَ ذَلِكَ إِلَيْ غَيْرِهِ» نفرین خدا بر آنان که راه خیر و خوبی را می‌بندند، پرسیدند: چه کسانی چنین‌اند؟ فرمود: کسی که به او خوبی می‌کنند و او کفران می‌ورزد، آنگاه صاحب نعمت به دیگری احسان نمی‌کند. رک: وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۳۹.

(خرمشاهی، ۱۳۸۶: ۱۷).

در ادامه نقدهایی که بر ترجمه فارسی لویاتان نوشته شد (سلطانی، ۱۳۹۴ و ۱۳۹۵)؛ سومین و آخرین مقاله درباره نقد و بررسی این متن به علاقمندان تقدیم می‌شود. دو مقاله پیشین هر یک به بازبینی ترجمه فارسی از دیدگاه مفاهیم حقوقی و حقوق کیفری پرداخته و در سومین بخش، ترجمه برخی مفاهیم حقوق عمومی بازبینی و بازرسی می‌شود.

۱. مفاهیم حقوق عمومی

۱-۱. برداشتن بیعت و آثار آن

در بخشی از ترجمه فارسی آمده است: «پس اگر همگی عهد و میثاق خود را به این دلیل نقض کنند که یکی از ایشان از حاکمیت را به حاکم که نماینده آنهاست واگذار کرده است؛ پس اگر وی را خلع کنند در آن صورت حتی را که متعلق به اوست از وی می‌ستانند و این نیز بی‌عدالتی است» (هابز، ۱۳۸۹: ۱۹۴-۱۹۳).^۱ صرف نظر از اشکالی که در ساخت فارسی این جمله هست و «از» دوم در آغاز جمله زائد است. به نظر می‌رسد ترجمه درست این جمله چنین باشد: «به محض این که یکی از طرفین پیمان توافق و بیعت خود را بردارد، راه را بر همه طرفین باز می‌کند تا پیمانشان را فسخ کنند و بیعتشان را بردارند و این برخلاف عدالت است؛ و هر یک از ایشان به نماینده حاکمیت می‌دهند، حال اگر او را خلع کنند، از وی آنچه از آن اوست می‌ستانند و این هم برخلاف عدالت است».

۱-۲. آزادی اتباع، یعنی آزادی ناشی از عهد و پیمان‌ها

در سراسر متن لویاتان کنار بندها جملات کوتاهی آمده‌اند که خلاصه و چکیده‌ای از محتوای آن بند یا پاراگراف هستند. به نظر می‌رسد که یکی از این جملات کوتاه، درست ترجمه نشده باشد. در متن ترجمه فارسی چنین آمده است: «آزادی اتباع یعنی آزادی از عهد و

۱. متن انگلیسی و فرانسه لویاتان چنین است:

“De ce fait dès que quelqu'un cesserait d'être d'accord, tous les autres auraient à rompre la convention qu'ils ont faite avec lui, ce qui est une injustice ; et chacun entre eux ayant donné la souveraineté à celui qui assume leur personnalité, s'ils le déposent, ils lui enlèvent ce qui lui appartient, ce qui est également une injustice “, Léviathan, p. 180; “... so that any one man dissenting, all the rest should break their Covenant made to that man, which in injustice ... “, p. 229.

پیمان» (هابز، ۱۳۸۹؛ ۲۱۹)، در حالی که به نظر می‌رسد برگردان درست چنین باشد: «آزادی اتباع، یعنی آزادی ناشی از عهد و پیمان‌ها»^۱. احتمالاً کلمه «ناشی» از متن افتاده است.

۳-۱. آزادی حقی است که فقط از قدرت عمومی ناشی می‌شود

همچنین در ادامه جمله‌ای نوشته شده است که معنای آن روشن نیست: «اما مردمان به سادگی فریب کلمه خوش ظاهر آزادی را می‌خورند و به علت فقدان قوه تمیز آن را با برخورداری از ارث شخصی خود و یا حق تولد که حقی عمومی است، اشتباه می‌کنند»^۲. این جمله از دیدگاه حقوقی نادرست و مغشوش است. «حق تولد» و «حقی عمومی» چه معنایی دارند؟ با توجه به عنوان این بند - «آزادی مورد ستایش نویسندگان آزادی حکام است نه افراد» - به نظر می‌رسد هابز در مقام بیان این نکته است که: آزادی حقی مادرزادی و طبیعی نیست بلکه حقی است که از دولت یا قدرت عمومی ناشی می‌شود، آزادی از نظر او حقی وضعی است و نه طبیعی، حقی که دولت آن را وضع می‌کند و با تولد و یا به ارث منتقل نمی‌شود (هابز، ۱۳۸۹؛ ۲۲۱). مترجم «حقی عمومی» را در برابر اصطلاح لاتین *Sivitatis solius* و اصطلاح انگلیسی *of the Public Only* و اصطلاح فرانسه *La seule puissance publique* آورده است.^۳ با این توضیحات به نظر می‌رسد برگردان درست این جمله چنین باشد: «اما مردمان به سادگی فریب کلمه خوش ظاهر آزادی را می‌خورند و به علت فقدان قوه تمیز آن را همچون ارث شخصی و حقی مادرزادی می‌گیرند، در حالی که آزادی حقی است که فقط از قدرت عمومی ناشی می‌شود».

۴-۱. میثاق برای صیانت و دفاع از خود

در پی مطلب بالا گفته شده است: «پیش‌تر در فصل ۱۴ نشان داده‌ایم که میثاق‌هایی که

۱. متن انگلیسی و فرانسه لویاتان چنین است:

“La liberté des sujets est celle qui résulte des conventions”, *Léviathan*, p. 224, *Liberty of Subjects consisteth in Liberty from convenants*, p. 264.

2. “Mis on est facilement induit en erreur par cette dénomination spécieuse de liberté : et alors, faute du jugement nécessaire pour opérer les distinctions, les hommes prennent à tort pour un héritage particulier et pour un droit de naissance ce qui est un droit de la seule puissance publique”, *Léviathan*, p. 228.

3. “Mais on est facilement induit en erreur par cette dénomination spécieuse de liberté : et alors, faut du jugement nécessaire pour opérer les distinctions, les hommes prennent à tort pour un héritage particulier et pour un droit de naissance ce qui est un droit de la seule puissance publique”, *Léviathan*, p. 228.

برای صیانت و دفاع از خود فرد نباشند، باطل‌اند» (هابز، ۱۳۸۹: ۲۲۳).^۱ به نظر می‌رسد ترجمه درست این جمله چنین باشد: «ميثاق‌هایی که به موجب آن فرد متعهد به دفاع نکردن از جان و تن خویش می‌شود باطل است». مراجعه به فصل ۱۴ صفحه ۱۶۸ ترجمه فارسی درستی این سخن را تایید می‌کند. در آنجا گفته شده است: «پیمان برای عدم دفاع از خود باطل است». به عبارت حقوقی، قراردادهایی که موضوع آنها بی‌عملی و دست کشیدن از هر اقدامی برای دفاع از جان و تن خویش باشد باطل‌اند. در عنوان حاشیه‌ای این بند، همچنین، واژه «آزادی» به «حق» ترجمه شده است (هابز، ۱۳۸۹: ۲۲۳)،^۲ اما به نظر می‌رسد با توجه به این که عنوان فصل بیست و یکم «در باب آزادی اتباع» است برگرداندن این واژه به «آزادی» علاوه بر سازگاری با کلیت فصل، دقیق‌تر نیز خواهد بود. آزادی که موضوع این فصل است «آزادی طبیعی» است و نمی‌تواند به «حق» ترجمه شود، چرا که «حق» در اندیشه هابز «نه از اصول طبیعت بلکه از عملکرد دولت‌ها» گرفته می‌شود (هابز، ۱۳۸۹؛ ۲۲۲).

۵-۱. تابعیت یا تبعیت

در چند بند واژه «تابعیت» در معنای «تبعه» و «تبعیت» بکار رفته است و از آنجا که این واژه ممکن است در معنای حقوقی «تابعیت» فهمیده شده و معنای جملات را دچار اغتشاش کند، بنابراین شاید بهتر باشد واژگانی چون «تبعیت» و ... جایگزین آن شوند. در برخی از جملات، این واژه حتی می‌تواند گمراه‌کننده باشد. برای نمونه: «اما کسی که بعنوان پیغام‌رسان فرستاده شده و یا با اجازه به سفر رفته همچنان تابعیت دارد؛ اما این تابعیت نه به واسطه میثاق و قرارداد اتباع بلکه از طریق میثاق میان حکام برقرار می‌شود».^۳ این مفهوم در متن لویاتان به معنای حقوقی «تابعیت» نیست و به رابطه «تبعیت» و فرمانبری اشاره می‌کند و اساساً در زمان نوشته شدن لویاتان هنوز این مفهوم، در معنای جدید آن، پدیدار نشده بود.^۴

1. "J'ai montré ci-dessus, au chapitre XIV, que les conventions par lesquelles on s'engage à ne pas défendre son propre corps sont nulles", Léviathan, p. 230.

۲. «اتباع حق دارند از خودشان حتی در مقابل کسانی که قانوناً به ایشان حمله می‌کنند، دفاع کنند».

3. "Mais celui qui est envoyé en mission, ou a reçu la permission de faire un voyage, reste sujet: néanmoins cela se fait alors par un contrat entre souveraines, et non pas en vertu de la convention qui avait crée la sujétion", Ibid., 235, ۲۲۶ ص.

۴. تابعیت در معنای جدید آن در زبان‌های اروپایی با واژگان دیگری غیر از Sujétion، که در متن لویاتان بکار رفته، گفته می‌شود. Nationalité/Nationality امروزه به معنای جدید تابعیت اشاره می‌کنند.

اما در موارد دیگر نادرستی این واژه پیشنهادی آشکارتر است: «... بنابراین اگر وارثی نداشته باشد^۱ حاکمیت و تابعیتی در کار نخواهد بود. اگر حاکم بدون آن که خویشاوندان شناخته شده‌ای داشته باشد و نیز بدون اعلام جانشین خود بمیرد، نیز وضع به همان سان خواهد شد. زیرا در آن صورت نمی‌توان وارث و جانشینی معلوم کرد و در نتیجه تابعیتی نیز در کار نخواهد بود.»^۲ «اگر حاکمی در جنگ شکست بخورد و به تابعیت طرف فاتح گردن نهد؛ در آن صورت تکلیف اتباعش به فرمانبرداری از وی ساقط می‌شود و آنها تابع حاکم فاتح می‌گردند». این کلمه در موارد دیگری هم تکرار شده است.^۳ در صفحه ۲۸۷ نیز این واژه آمده است: «... و نیز اگر هم قبلاً تابع آن بوده‌اند ولی اعلام کنند که دیگر از آن تابعیت نمی‌کنند ...».

در جای دیگری مفهوم «تابعیت» در معنای حقوقی جدید آمده در حالی که چنین مفهومی در متن لویاتان بکار نرفته است: «زیرا همه کسانی که اتباع دولت نیستند، یا از دشمنانند و یا اینکه به موجب قرارداد و میثاق پیشینی تابعیت خود را از دست داده‌اند» (هابز، ۱۳۸۹: ۲۹۰).^۴ به نظر می‌رسد برگردان درست این جمله چنین باشد: «زیرا همه کسانی که تبعه و رعیت^۵ نیستند، یا از دشمنانند و یا این که پیش‌تر به موجب قرارداد و میثاق‌هایی به تبعیت و فرمانبری خود پایان داده‌اند.» در واقع در پایان جمله عبارت «تابعیت خود را از دست داده‌اند» و مفهوم «از دست دادن تابعیت»، در اینجا، نادرست است و اساساً هابز چنین مسئله‌ای را بیان نکرده است و از دست دادن تابعیت موضوعی جدید در حقوق بین‌الملل خصوصی است.

۶-۱. تعیین اماکن تجارت و کالاهای تجاری

عنوان یکی از عبارات حاشیه متن چنین ترجمه شده است: «مانند توزیع زمین، حق تعیین اماکن و نوع مسافرت با حاکم است» (هابز، ۱۳۸۹: ۲۴۵). به نظر می‌رسد برگردان دقیق‌تر

۱. به نظر ما «نخواهد» درست است و «نداشته باشد» دقیق نیست.

۲. در متن لاتین درباره این جمله توضیحی هست که معنای آن را روشن‌تر می‌کند: «هیچ تبعیت و فرمانبرداری در کار نخواهد بود، چرا که نمی‌دانیم این تبعیت و فرمانبرداری را به چه کسی ابراز کنیم.»

Hobbes, *Léviathan*, trad, Fr. 1999, p. 235.

۳. این واژه در بند نخست ص ۲۲۸ و در بند پایانی ص ۲۷۹ و هم چنین در ص ۲۹۵ و در ص ۲۸۷ نیز آمده است.

۴. “En effet, tous les hommes qui ne sont pas des sujets, ou bien sont des ennemis, ou bien ont cessé de l’être en vertu de conventions antérieures”, *Léviathan*, p. 338.

۵. به نظر می‌رسد قراردادن اصطلاحی مانند «رعایای [دولت]» در برابر *Les sujets*، که در متون تاریخی مشروطیت و پیش از مشروطیت بکار رفته، می‌تواند دقیق‌تر باشد.

چنین باشد: «تعیین اماکن تجارت و کالاهای تجاری مانند توزیع اموال با حاکم است».^۱ در جمله آغازین این بند همچین اشکالاتی دیده می‌شود. مترجم این جمله را چنین برگردانده است: «همانند توزیع زمین در داخل کشور، حق تعیین اینکه اتباع وقتی به خارج از کشور می‌روند به چه مکان‌هایی بروند و چه نوع آسایشی را طلب کنند، متعلق به حاکم است».^۲ به نظر می‌رسد برگردان درست‌تر چنین باشد: «همانند توزیع زمین در داخل کشور، حق تعیین این که اتباع وقتی به خارج از کشور می‌روند به چه جاهایی برای تجارت می‌توانند بروند و اینکه چه اموالی را می‌توانند تجارت کنند، متعلق به حاکم است».

۷-۱. هر چیزی که مخالف قانونی نباشد، ناحق نیست

«هم چنین [آشکار است که] قوانین قواعدی برای تشخیص حق و ناحق‌اند؛ هر چیز که ناحق شناخته شود، مغایر با برخی قوانین است» (لویاتان، ۱۳۸۶؛ ۲۵۴). به نظر می‌رسد برگردان درست این جمله چنین باشد: «هم چنین قوانین معیاری برای تشخیص حق و ناحق‌اند؛ هر چیزی که مخالف قانونی نباشد، ناحق نیست».^۳ ترجمه متن لاتین نیز چنین است: «کسی که با قانونی که مشمول اوست مخالفت نکند، مرتکب فعل ناحقی نشده است».^۴ به عبارت دیگر از نظر هابز معیار و سنجه تشخیص حق و ناحق قانونی است که دولت وضع می‌کند. ترجمه مترجم فارسی با منطق تعریف هابز از قانون سازگار نیست. هابز در همان صفحه قانون را چنین تعریف می‌کند: «قانون مدنی برای همه اتباع قواعدی است که دولت به آنها شفاهاً یا کتباً و یا

1. "Les endroits où l'on commerce et les objets dont on commerce dépendent, comme la répartition des biens, du souverain", Léviathan, p. 266.

2. "De même que la répartition des terres dans les pays, la détermination des endroits où les sujets pourront commercer, à l'étranger, ainsi que des biens sur lesquels portera ce commerce, appartient au souverain", Léviathan, p. 266. "As the Distribution of Lands at home; so also to assigne in what places, and for what commodities, the Subject shall traffique abroad, belongeth to the Sovereign." Hobbes, Thomas, Leviathan, edited with an introduction by C.B. MacPherson, Penguin, 1985, P. 299.

3. "... et aussi, que les lois sont les règles du juste et de l'injuste, rien n'étant réputé injuste, qui ne soit contraire à quelque loi", Léviathan, p. 282, "As also, that Lawes are the Rules of Just, and Unjust; nothing being reputed Unjust, that is not contrary to some Law", P. 312.

در یکی دیگر از ترجمه‌های لویاتان به زبان فرانسه این جمله چنین برگردانده شده است:

"On voit aussi, que les lois sont les règles du juste et de l'injuste, rien n'étant réputé injuste, si ce n'est pas contraire à une certaine loi", Hobbes, Léviathan, trad. Fr., par Gérard Mairet, Gallimard, 2000, p. 406-407.

4. Le latin dit: "Et nul ne commet rien d'injuste, qui n'aille à l'encontre d'une loi à lui adressé", Léviathan, p. 282.

از طریق نشانه ارادی مکفی دیگری برای پیروی ابلاغ کرده باشد تا از آن برای تشخیص صواب و خطا یعنی اینکه چه چیزی مغایر با آن قواعد است و چه چیزی نیست، استفاده کند» (هابز، ۱۳۸۹: ۲۵۴).

۸-۱. فسخ قانون یا نسخ قانون

در فصل بیست و ششم لویاتان و در ادامه بحث از «حاکم قانونگذار است و نه تابع قانون مدنی» گفته شده: «هیچ کس جز حاکم نمی‌تواند قانونی را فسخ کند زیرا قانون تنها با قانون دیگری فسخ می‌شود که اجرای قانون اول را ممنوع می‌سازد».^۱ در متن از اصطلاح «فسخ قانون» و «فسخ قوانین» استفاده شده است (هابز، ۱۳۸۹: ۲۵۵). از دیدگاه زبان حقوق، «نسخ قانون» یا «ملغی کردن»^۲ درست‌تر است. «فسخ» در زبان حقوق مدنی برای انحلال عقود و ایقاعات بکار می‌رود و کاربرد آن درباره قانون دقیق نیست. این اصطلاح در جای دیگری نیز بکار رفته است: «... به علاوه وقتی حاکم امر کند که عملی برخلاف قانون سابق خودش انجام شود، آن حکم به معنای فسخ آن قانون در آن مورد خاص است» (هابز، ۱۳۸۹: ۲۷۹). نسخ قانون «عبارت است از اسقاط اعتبار یک قانون به توسط کسی که اختیار قانونی این کار را دارد بوسیله قانون دیگر» (لنگرودی، ۱۳۷۲: ۷۱۳).

۹-۱. پارلمان یا محکمه

ذیل این عبارت حاشیه متن: «برخی عقاید احمقانه قانوندانان درباره وضع قوانین» (هابز، ۱۳۸۹: ۲۵۶)، به نظر می‌رسد چند اشکال وجود دارد که در فهم مطلب اخلال ایجاد کرده است. نخست این که واژه Parlement/parliament به «محکمه» برگردانده شده است. اگرچه در تاریخ مشروطه‌خواهی، پارلمان در نقش محکمه و دادگاه هم ظاهر شده و حتی یکی از کارکردهای مهم آن بوده است اما تنها به «محکمه» نمی‌تواند فرو کاسته شود. در متن لویاتان، مانند دیگر متون تاریخی که در این باره بحث می‌کنند، این کلمه وزن و تاریخی را منتقل می‌کند که کلمه «محکمه» چنین تاریخی ندارد. مهم‌تر این که مترجم در پاورقی این واژه را ثبت نکرده است تا

1. "... Law is not abrogated, but by another Law, that forbiddeth it to be put in execution", p. 313.

2. "... or make, and repeal laws, he may when he pleaseth ...", Hobbes, Leviathan, Edited and abridged with introduction by John Plamenatz, Collins, 1962.

خوانندگان از اصل واژه‌ای که نویسنده بکار برده، آگاه شوند. نه تنها هابز در این بند از «عقاید قانوندانان درباره وضع قوانین» و قوه قانونگذاری^۱ بحث می‌کند بلکه در ادامه همین عبارات توضیحی آورده که نشان می‌دهد معنای پارلمان در متن لویاتان منصرف از «محکمه» است. آنجا که گفته است: «و وقتی محکمه صاحب حاکمیت باشد اگر هم به هر منظوری شمار بسیاری از عقلا را از ایالات تابعه فراهم آورد، با این حال هیچ‌کس باور نخواهد کرد که چنان مجمعی بدان وسیله قدرت قانونگذاری را به دست آورده باشد». هابز در اینجا از فراخواندن نمایندگان ایالات سخن می‌گوید که می‌بایست در چنان مجمعی گردهم آیند و «قانونگذاری» کنند. لازم به یادآوری است که در ترجمه کتاب ریچارد تاک، مترجم برابر نهاد «پارلمان» و «مجلس» را در برابر این واژه آورده است (تاک، ۱۳۸۷؛ ۲۳، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۶۱، ۶۲، ۶۳).

همچنین قاعده معروف king in parliament که یکی از اصول و قواعد تاریخ مشروطه‌خواهی انگلستان بوده، به «حاکم در هیئت محکمه» برگردانده شده بدون این که در پانویشت اشاره‌ای به اصل عبارت شده باشد.^۲ نکته دوم درباره این بند به واژه‌ای مربوط می‌شود که به «قضات تابع [حاکم]» برگردانده شده است. این برابر نهاد پیشنهادی برای subordinate judges/les juges subalternes دو بار در صفحه ۲۵۷ آمده، در حالیکه در همان صفحه و صفحه بعد برابر نهاد «قضات مادون»، برای همان واژه آمده است.^۳ هر چند تعبیر اخیر بهتر از تعبیر نخست است اما این اصطلاح می‌تواند از طریق مفهوم مخالف آن توضیح داده شود. مقصود هابز از این دسته، قضاتی است که در برابر قضات نشسته دادگاه‌ها و محاکم عالی قرار دارند و استقلال این دسته را ندارند. در جای دیگری نیز هابز هر دو دسته را آورده که مترجم آن را به «قضات چه تابع و چه حاکم» برگردانده است^۴ (هابز، ۱۳۸۹: ۲۶۳-۲).

همچنین در این صفحه، اصطلاح Common Law به «حقوق و قوانین عرفی» برگردانده شده بدون این که در پانویشت به آن اشاره‌ای شده باشد. این جمله چنین ترجمه شده است: «حقوق و قوانین عرفی هیچ منشأ اقتداری جز دادگاه‌ها ندارند.»^۵ واژه «دادگاه‌ها» در اینجا به

1. The Legislative Power/pouvoir législatif.

۲. در متن لویاتان این قاعده به شکل Rex in Parlamento آمده است، Léviathan, p. 287.

۳. این برابر نهاد در ص ۲۶۴ نیز آمده است.

4. "Subalterne ou souveraine", p. ibid., 296.

5. "La common law n'a pas d'autre censeur que le Parlement", p. 287, "... that the common law, hath no controller but the parliament", 1962, p. 247.

جای Parliament آمده است. در سطور پایانی همین بند آنجا که آمده: «... هم چنین دولت دارای دو بازو است». کلمه Item «هم چنین» ترجمه شده است. در حالی که در ترجمه فرانسه گفته شده «رأی و نظر دیگر چنین است»^۱. ترجمه اخیر دقیق تر به نظر می رسد چرا که هابز در این جا نظر خود را در برابر نظر قانوندانان که آن را احمقانه می خواند، عرضه کرده است و مقصود او از نظر دیگر نظر خود اوست.

۱۰-۱. انتشار و اطلاع از قوانین

در فصل بیست و ششم؛ در باب قوانین مدنی گفته شده: «قانون طبیعی جزء ذاتی همه قوانین دیگری است که می باید شفاهاً یا کتباً و یا به شیوه دیگری به اطلاع همه کسانی رسانده شود که ملزم به اطاعت از آنها هستند، چنین قوانینی ناشی از اقتدار حاکم تلقی می شوند» (هابز، ۱۳۸۹: ۲۵۹).^۲ به نظر می رسد برگردان درست این جمله چنین باشد: «اگر قانون طبیعی را کنار بگذاریم، آگاه شدن و اطلاع از قانون جزء ذاتی همه قوانین دیگر است که باید شفاهاً یا کتباً و یا به هر شیوه دیگری که ناشی از اقتدار حاکم باشد به اطلاع همه کسانی رسانده شوند که ملزم به اطاعت از آنها هستند». هابز در اینجا از لزوم انتشار و اطلاع از قوانین بحث کرده است.

۱۱-۱. وقتی قانونگذار معلوم نباشد هیچ چیزی قانون نیست

«وقتی قانونگذار معلوم نباشد قانونی در کار نیست»، به نظر می رسد می تواند این چنین دقیق تر بشود: «وقتی قانونگذار معلوم نباشد هیچ چیزی قانون نیست» (هابز، ۱۳۸۹: ۲۵۹).^۳

۱۲-۱. سازمان عمومی یا سازمان سیاسی

در متن ترجمه فارسی بند مربوط به «سازمان های عمومی مسئول تنظیم امور تجاری» (هابز،

1. "Ou cette autre opinion", p. 287.

2. "Si on laisse de côté la loi de nature, il est de l'essence de toutes les autres lois d'être portées à la connaissance de ceux qui seront obligés d'y obéir, soit par la parole, soit par l'écriture, soit par quelque autre acte connu comme émanant de l'autorité souveraine", Léviathan, p. 290; «The law of nature excepted, it belongeth to the essence of all other lawes, to be made known, to every man that shall be obliged to obey them, either by word, or writing, or some other act, known to proceed from the sovereign authority», p. 319.

3. "Rien n'est loi là où le législateur ne peut être connu", Léviathan, p. 291.

۱۳۸۹: ۲۳۲)؛ چنین ترجمه شده است: «در هر سازمان سیاسی، برای تنظیم مرادوات خارجی به بهترین شکل، مناسب‌ترین عامل در امر نمایندگی آن، مجمعی مرکب از همه اعضاست».^۲ نخست باید به ناهماهنگی که در ترجمه عنوان این بند و متن دیده می‌شود اشاره کنیم. چرا در عنوان بند «سازمان‌های عمومی» و در متن «سازمان سیاسی» گفته شده است؟ در حالی که کلمات یکسانی در همه موارد بکار رفته است. همچنین جمله آغازین این بند می‌تواند چنین برگردانده شود: «در یک گروه سیاسی که در سازمان دادن به تجارت خارجی فعالیت می‌کند بهترین نوع نمایندگی، انجمنی مرکب از همه اعضاست»، اما باید گفت که الفاظ «عمومی» و «سیاسی» در متن نادرست نیستند اما ترجمه بهتر ایجاب می‌کند تا واژگانی هماهنگ، انتخاب شوند تا خواننده سرگردان نشود و دریابد که نویسنده کتاب در هر دو مورد یک لفظ بکار برده است.

۱۳-۱. نماینده یا نمایندگی

عنوان فصل سی‌ام «در باب وظیفه نماینده حاکمیت» است^۳ (هابز، ۱۳۸۹: ۳۰۲) در حالی که در متن انگلیسی لفظ Representative آمده و می‌باید «نمایندگی» ترجمه شود. برابرنهادی که مترجم انتخاب کرده نیز مفهوم را منتقل می‌کند اما این متهم به خشخاش گذاشتن ما نیز بی‌وجه نیست چرا که هابز در این فصل درباره عمل «نمایندگی» و نه «نماینده» بحث می‌کند و الزامات رابطه حقوقی نمایندگی را توضیح می‌دهد. بنابراین برای ادامه بحث و هماهنگی با کلیت فصل باید «نمایندگی» را بکار گرفت.

۱۴-۱. حقوق اساسی یا حقوق ضروری و حیاتی حاکمیت

در فصل سی‌ام چند بار اصطلاح The Essential Rights of Sovereignty بکار رفته و مترجم این اصطلاح را به «حقوق اساسی حاکمیت» برگردانده است. باتوجه به این که اصطلاح حقوق اساسی جعل جدید است و معنای رایجی که از آن امروز در زبان فارسی

1. "Les corps politique consacrés à l'organisation des échanges", Léviathan, p. 245.

2. "Dans un corps politiques consacré à la bonne organisation du commerce extérieur, le représentant le plus commode est une assemblée de tous les membres", Léviathan, p. 245.

3. "Of the Office of the Sovereign Representative", Hobbes, Thomas, Leviathan, edited with an introduction by C.B. MacPherson, Penguin, 1985, P. 376.

فهمیده می‌شود با آنچه مقصود هابز بوده متفاوت است لذا باید در ترجمه آن دقت بیشتری بشود و الفاظی در ترجمه آن بکار برود که از چنین خلط مفهومی دور باشد. شاید برگرداندن واژه Essential به «ضروری/حیاتی» مناسب‌تر باشد و گفته شود: «حقوق ضروری/حیاتی حاکمیت». این برابر نهاد با سیاق فکر هابز در این بند سازگارتر است: «زیرا اگر حقوق اساسی حاکمیت ... سلب شوند، دولت در نتیجه منحل می‌گردد و همگان به شرایط و وضع مصیبت‌بار جنگ همه بر علیه همه باز می‌گردند.» صرف نظر از نکته فوق، نکته دیگری هم از باب ویراستاری این جمله می‌توان یادآوری کرد: این است که کاربرد «بر علیه» درست نیست.^۱ در صفحات ۳۰۲ تا ۳۰۴ در برابر اصطلاح (Droit essentiel) سه برابر نهاد متفاوت «حقوق اساسی»، «حقوق بنیادین» و «حقوق ذاتی» گذاشته شده است. «زیرا اگر حقوق اساسی حاکمیت ... سلب شوند، دولت در نتیجه منحل می‌گردد.» «بنابراین نتیجه می‌گیریم که در امر تعلیم مردم در خصوص حقوق ذاتی حاکمیت (که همان حقوق طبیعی و بنیادین حاکمیت هستند) ... هیچ مشکلی وجود ندارد.»^۲ علاوه بر نکته‌ای که گفته شد در عبارت درون پرانتز اشکال دیگری نیز هست. هابز گفته است: «قوانین طبیعی و بنیادین» و نه «حقوق» و نه «حاکمیت» در کلمات هابز نیستند. به ویژه به نظر می‌رسد که واژه «حاکمیت»، به تعبیر اصولیین، در تقدیر هم نیست. هابز می‌گوید: حقوق ذاتی و لاینفک حاکمیت در زمره، دسته بزرگتری از قوانین، یعنی قوانین طبیعی، هستند. در صفحه ۳۱۴ نیز این اصطلاح به «حقوق ذاتی و اساسی» ترجمه شده است.

۱۵-۱. قانون اساسی یا قانون بنیادین

اصطلاح Fundamental Law/loi fondamentale به «قانون اساسی» (هابز، ۱۳۸۹: ۲۸۳) برگردانده شده، در حالی که در صفحات پیشین به «قانون بنیادین» ترجمه شده بود. به نظر می‌رسد از آنجا که «قانون اساسی» در معنای رایج امروزی مفهومی نو و جعل جدید است و غالباً اشاره به سندی حقوقی دارد بنابراین بهتر است در این جا هم مانند صفحات پیشین «قانون

۱. رک: نجفی، ابوالحسن، (۱۳۷۰)، غلط نویسیم، تهران: نشر دانش. بر علیه؛ در تداول فارسی معاصر، مقابل بر له، به جای به زیان و به سود است. در نثر فصیح، علیه و بر علیه هیچ‌یک را به کار نمی‌برند و فصیح‌تر آن است که به جای علیه «بر» و به جای له «به» بکار برده شود.

۲. “Je conclu donc que, pour ce qui est d'instruire le peuple des droits essentiels de la souveraineté (qui sont les lois naturelles et fondamentales) le souverain ne rencontre, ... aucun difficulté ...”, Léviathan, p. 360.

بنیادین» حفظ شود. شاید اصطلاح «اساس دولت» که در برخی متون دوره مشروطیت رایج بوده از این حیث برابر نهاد مناسب‌تری باشد.

۱۶-۱. اصطلاح Jus gentium/droit des gens/law of Nations

به «قانون ملت‌ها» (هابز، ۱۳۸۹: ۳۱۵) برگردانده شده، در حالی که «حقوق ملل» درست است. این عنوان نیای حقوق بین‌الملل امروز است که در زمان هابز و پس از او با این نام شناخته می‌شد و عنوان برخی از کتاب‌های اولیه حقوق بین‌الملل ذیل همین نام بودند.^۱ عنوان کتاب واتل، یکی از بنیان‌گذاران حقوق بین‌الملل، همین بوده است: «حقوق ملل؛ اصول قانون طبیعی، حاکم بر رفتار و امور ملت‌ها و حکام».^۲

جمله آغازین این بند نیز چنین ترجمه شده: «در خصوص روابط حکام با یکدیگر که در ذیل قانونی جای می‌گیرد که معمولاً قانون ملت‌ها خوانده می‌شود».^۳ به نظر می‌رسد برخی کلمات افتاده است. ترجمه پیشنهادی ما چنین است: «درباره تکالیفی که نقش و جایگاه حاکم، در رابطه با حاکمان دیگر، بر دوش او می‌گذارد؛ روابطی که در ذیل قانونی جای می‌گیرند که معمولاً حقوق ملل خوانده می‌شود».

به نظر می‌رسد نارسایی‌های دیگری درباره برگرداندن این واژه در سراسر کتابی که از ریچارد تاک ترجمه شده و همچنین در ترجمه مقدمه مکفرسون بر لویاتان دیده می‌شود. برای نمونه عنوان کتاب هوگو گروسوس به «قوانین جنگ و صلح» برگردانده شده در حالی که «حقوق جنگ و صلح» درست است (تاک، ۱۳۸۷: ۳۸). کتاب گروسوس سال گذشته به همت دکتر حسین پیران به فارسی ترجمه و به سرمایه انتشارات شهر دانش منتشر شده است. یا کتاب دیگر هابز که به «عناصر قانون» برگردانده شده در حالی که «عناصر حقوق» طبیعی و سیاسی درست است. همچنین این مسئله درباره عنوان «گفتگوی میان یک فیلسوف و یک دانش‌پژوه

1. Jean Mathieu Mattei, (1998), Histoire du droit de la guerre (1700-1819), Introduction à l'histoire du droit international, avec une biographie des principaux auteurs de la doctrine internationaliste de l'Antiquité à nos jours. Presses universitaires d'Aix-Marseille, 2 volumes, 1239 p; Emmanuelle Jouannet, Emer de Vattel et l'émergence du droit international classique, Pedone, 490 p, 1998.

2. Emer de Vattel, (1758), Le Droit des gens: Principes de la loi naturelle, appliqués à la conduite et aux affaires des Nations et des Souverains, Vol. 1, Londres [Neuchâtel], 1758, 241.

3. "En ce qui concerne les devoirs que la fonction du souverain lui confère à l'égard des autres souverains, et qui sont contenus dans cette loi qu'on appelle habituellement droit des gens ...", Ibid., p. 367.

قوانین عرفی انگلستان» تکرار شده است (تاک، ۱۳۸۷: ۸-۵۹). در اینجا نیز به جای «قوانین» به نظر می‌رسد «حقوق» درست باشد. ترجمه‌های فرانسه این آثار واژه Droit بکار گرفته شده و نه Loi، بنابراین Law در عنوان این آثار به معنی «حقوق» است و «قانون» درست نیست.^۱

در فصل سی‌ام ذیل عنوان «استفاده از دانشگاه‌ها» اصطلاح *Des The Schooles of Law* / *écoles de droit* به «مدارس قانون»^۳ (هابز، ۱۳۸۹: ۳۰۷) ترجمه شده در حالی که مدارس یا دانشکده‌های «حقوق» درست است. در بسیاری از مواردی که در متن کلمه Law بکار رفته مترجم، آن را به نادرست به قانون برگردانده است. این مسئله در جاهای دیگری از ترجمه فارسی کتاب نیز که بالاتر گفته شد، تکرار گردیده است.

۱-۱۷. شخصیت حقوقی نهادهای عمومی

هابز در لویاتان از مفهومی استفاده می‌کند که ترجمه آن دشوار است. در ترجمه فارسی عبارت آمده است: «اندک‌اند چیزهایی که نتوان به دروغ^۴ نماینده آنها شد. اشیای بی‌جان مانند یک کلیسا، یک بیمارستان و یا یک پل، ممکن است به واسطه شخص رئیس یا سرپرست آنها نمایندگی شود»^۵ (هابز، ۱۳۸۹: ۱۸۴). این تعبیر در بیان هابز اگرچه دشوار است

1. Le droit de la guerre et de la paix ; Les Éléments du droit naturel et politique ; Le dialogue entre un philosophe et un étudiant de droit commun d'Angleterre.

البته می‌دانیم که واژه «حقوق» در اینجا و در چنین مواردی در زبان حقوقی به معنای نظام حقوقی حاکم بر یک موضوع است و جمع حق نیست.

2. Hobbes, Thomas, (1985), *Leviathan*, edited with an introduction by C.B. MacPherson, Penguin, P. 384.

3. "Des écoles de droit", *Ibid.*, p. 366.

۴. درباره اشتباهی که در ترجمه این مفهوم رخ داده رک: سلطانی، سیدناصر، (۱۳۹۴)، «نقدی بر ترجمه فارسی لویاتان از دیدگاه مفاهیم حقوقی»، تحقیقات حقوقی، شماره ۷۰، ص ۲۲۳-۲۴۵. در بند آغازین فصل شانزدهم آمده است: «شخص کسی است که سخنان یا اعمال او یا از آن خود او تلقی می‌شود و یا نمایش دهنده سخنان یا اعمال شخص دیگری و یا هر چیز دیگری است که آن سخنان یا اعمال منسوب به آنها باشند، خواه به راستی یا به دروغ». دو کلمه آخر «به راستی یا به دروغ» ترجمه *(vraie ou fictive)* است که نادرست ترجمه شده است و اساساً در اینجا بحثی از راست و دروغ در میان نیست. همان طور که عنوان این فصل و تعریف بالا نشان می‌دهد بحث از اموری است که افراد شخصاً یا به نمایندگی انجام می‌دهند و واژه *(Fictive)* که مفهومی محوری در لویاتان است، به مفهوم نمایندگی اشاره دارد. به هر حال پس و پیش جمله هابز هر گونه تردیدی را در این باره می‌زداید. این دو واژه در زبان حقوقی می‌توانند «در مقام اصیل یا در مقام نماینده و وکیل»، در حقوق مدنی و یا «به حقیقت یا به مجاز» در اصطلاح اصولی، یا با توجه به برخی از مواد قانون مدنی به «اصالتاً یا به وکالتاً» برگردانده شوند.

5. "Des choses inanimées, une église, un hôpital, un pont peuvent être personnifiées par un recteur, un directeur, un contrôleur", English: "may be personated", *Léviathan*, p. 164-165.

"There are few things, that are incapable of being represented by Fiction. Inanimate things, as a Church, an Hospital, a Bridge, may be Personated by a Rector, Master, or Overseer", p. 219.

اما نکته‌ای مهم در بیان اندیشه اوست. نخست این که هابز در مقام بیان این نکته است که این اشیای بی‌جان مانند کلیسا و بیمارستان به واسطه مدیر یا متولی و رؤسای‌شان می‌توانند «شخصیت حقوقی» پیدا کنند و از گذر آن می‌توانند نمایندگی شوند. عبارت *May be Personated* یا *peuvent être personifiés* بر چنین مفهومی نظر دارد. نمونه این موضوع در حقوق ما موقوفه است که *May be Personated* یعنی می‌تواند شخصیت بیابد و به تبع می‌تواند نمایندگی شود و متولی آن را «به مجاز و نه به حقیقت» نمایندگی می‌کند. نکته دوم این که، «ممکن است» دقیق نیست بلکه «می‌تواند» در زبان حقوق درست‌تر است.

در آغاز جمله که گفته شده: «اندک‌اند چیزهایی که نتوان به دروغ نماینده آنها شد»^۱ تعبیر «به دروغ» نادرست است و باید گفته شود: «اندک‌اند چیزهایی که نتوانند به مجاز نمایندگی شوند». حتی به نظر می‌رسد برداشتن کلمه «به مجاز» در برگردان پیشنهادی ما خللی در جمله وارد نمی‌کند چرا که مفهوم مجاز در نهاد نمایندگی و وکالت (استتابة فی التصرف) نهفته است و وکیل و نماینده، به تعبیر نایینی در *تنزیه الامة و تنزیه الملة*، آنجا که در مقام توصیف مجلس شورای ملی است، آن را «مجازی از آن حقیقت و سایه و صورتی» از اصیل (امام) به شمار می‌آورد (نایینی، بی‌تا: ۵۶). در واقع از نظر نایینی؛ مجلس، امام را به طور «مجازی» یا (fictive) نمایندگی می‌کند و «سایه‌ای از اوست که «اصیل» است (سلطانی، ۱۳۹۴: ۲۲۳). به همین قیاس متولی یا سرپرست کلیسا نیز کلیسا را به مجاز نمایندگی می‌کند و این نوعی «جعل» و «اعتبار» در علم حقوق است همان‌طور که متولی موقوفه را نمایندگی می‌کند.

۱۸-۱. ضامن یا کفیل

در بند پایانی بخش اول کتاب نیز اشتباهات و کاستی‌هایی راه یافته است. هابز توضیح می‌دهد که: Authors دو نوع است. نوع اول که به همین عنوان خوانده می‌شود، همان است که نسبت به عمل شخص دیگری متعهد است. نوع دوم کسی است که در برابر عمل یا پیمان شخص دیگری به طور مشروط متعهد است، یعنی در صورتی متعهد است که دیگری (مدیون، مضمون^۲، مکفول) تعهد خود را یا انجام ندهد یا در موعد مقرر انجام ندهد.

1. "Il est peu de choses qui ne puissent être représentées d'une manière fictive", Ibid, p. 164.

۲. قانون مدنی، ماده ۶۸۴ - عقد ضمان عبارت است از این که شخصی مالی را که بر ذمه دیگری است به عهده بگیرد.

نخستین اشکال ترجمه فارسی این است که درباره عبارت فوق و اصطلاحاتی که در داخل پراتنز آورده ایم مترجم فارسی گفته است: «در صورتی قبول تعهد می کند که کارگزار یا نماینده، عمل مورد نظر را در موقع معین و یا پیش از زمان معینی انجام ندهد» (هابز، ۱۳۸۹: ۱۸۶). اما از نظر معنای حقوقی روشن است که «کارگزار یا نماینده» غیر از دیگری (مدیون، مضمون عنه، مکفول) است.

۱۹-۱. صاحب حق یا اصیل

در بند پایانی بخش اول کتاب نیز اشتباهات و کاستی‌هایی راه یافته است. در ترجمه فارسی چنین آمده است: «صاحبان حق و اقتدار بر دو نوع‌اند: نوع اول که به همین عنوان خوانده می‌شود، همان است که چنانکه قبلاً گفتیم نسبت به عمل شخص دیگری متعهد است» (هابز، ۱۳۸۹: ۱۸۶). به نظر می‌رسد برگردان درست این جمله چنین باشد: «اصیل بر دو دسته است: دسته نخست اصیل در ساده‌ترین معنای کلمه است، که بالاتر توضیح داده شد؛ کسی که اعمال شخص دیگری را منسوب به خود می‌داند.»^۱ صرف نظر از برخی جزئیات، سخن ما درباره جمله اخیر این است که از نظر معنای حقوقی درست و دقیق نیست: اصیل نوع اول - یا به تعبیر مترجم «صاحب حق و اقتدار» - از نظر هابز «نسبت به عمل شخص دیگری متعهد» نیست بلکه کسی است که «اعمال شخص دیگری را منسوب به خود می‌داند». دریافت هابز از اصیل Authors تماماً با محتوای این مفهوم در نظر مشهور نزد فقهای امامیه منطبق نیست و از دریافت هابز نتایج استنباط می‌شود که همه این نتایج این مفهوم در فقه امامیه استخراج نمی‌شود. یکی از این نتایج «ضمّ ذمه به ذمه» است در حالی که بنابر نظر مشهور در فقه امامیه پذیرفته نیست.

۲۰-۱. صیانت ذات یا صیانت نفس

صیانت نفس یکی از مفاهیم مهم در اندیشه هابز است. این مفهوم در نزد لیبسیوس و مونتینی،

متعهد را ضامن طرف دیگر را مضمون‌له و شخص ثالث را مضمون‌عنه یا مدیون اصلی می‌گویند. ماده ۷۳۴ - کفالت عقدی است که به موجب آن احد طرفین در مقابل طرف دیگر احضار شخص ثالثی را تعهد می‌کند. متعهد را کفیل، شخص ثالث را مکفول و طرف دیگر را مکفول‌له می‌گویند.

1. "Comme celui qui reconnaît pour sienne, simplement, les actes d'un autre", Ibid., p. 168.

"Of Authors there be two sorts. The first simply so called; which I have before defined to be him, that owneth the Action of another simply", Ibid., p. 222.

یکی از اصول اجتناب‌ناپذیر و طبیعی رفتار آدمی بود اما هابز این اصل را به عنوان حقی در نظر گرفت که می‌توان بر اساس آن نوع جدیدی از اخلاقیات بنا کرد (تاک، ۱۳۸۷: ۲۵). همچنین از نظر هابز یکی از وجوه اهمیت اثر گروسوس، حقوق جنگ و صلح، این بود که «گروسوس به یک معنا مفهوم صیانت از نفس در نزد فلاسفه اومانیست و شکاک را به مفهوم حقوق طبیعی تبدیل کرده و بدین‌سان آن‌را به زبانی واقعاً اخلاقی بیان نموده بود، بدون آن‌که محتوای اصلی نظریات کسانی چون لیبسیوس و مونتینی را کنار بگذارد. از آن پس تا پایان قرن هفدهم نظریات مبتنی بر حقوق طبیعی به مجرای اصلی بحث از مسائل اخلاقی تبدیل شدند» (تاک، ۱۳۸۷: ۴۰-۳۹). این مفهوم در اندیشه هابز چنان اهمیتی دارد که استدلال او با آن آغاز می‌شود: «چیزی وجود دارد که ما حتی در وضع طبیعی درباره آن می‌توانیم توافق داشته باشیم و آن این است که دیگران نیز حق دارند در مقابل حمله و تجاوز از خودشان دفاع کنند. همچنین در این خصوص نیز می‌توانیم به توافق برسیم که اگر ایشان خواهان اعمال آن حق باشند در آن صورت می‌باید اقدامات خاصی انجام دهند: مثلاً نمی‌توان حق صیانت نفس را با عدم اقدام در مقابل حمله اعمال کرد ...» (تاک، ۱۳۸۷: ۹۲-۹۱). در چندین مورد «صیانت نفس» به «صیانت ذات» ترجمه شده است (تاک، ۱۳۸۷: ۱۸۱، ۱۷۶، ۱۵۷، ۲۴). البته در برخی موارد دیگر هم «صیانت نفس» (تاک، ۱۳۸۷: ۲۸۵، ۱۷۳، ۱۷۱) آمده است که بهتر است یکدست و هماهنگ شوند.^۱ همچنین هابز در هر یک از این موارد کلمات متفاوتی بکار برده اما همگی «صیانت نفس» ترجمه شده‌اند. در یک‌جا هابز لفظ Conservation (هابز، ۱۳۸۹: ۱۷۱)^۲ را آورده و در جای دیگر Preservation (هابز، ۱۳۸۹: ۱۷۳)^۳ گفته است.

۲۱-۱. قوانین طبیعی اولیه و ثانویه یا قانون طبیعی اول و دوم

عنوان فصل چهاردهم چنین ترجمه شده است: «در باب قوانین طبیعی اولیه و ثانویه و در

۱. بشیریه در ترجمه کتاب هابز اثر ریچارد تاک در سراسر متن «صیانت نفس» را بکار برده است. رک: تاک، ریچارد، هابز، ترجمه حسین بشیریه، چاپ دوم، تهران: طرح نو، ۱۳۸۷. برای نمونه ص ۲۰ و ۲۵ و ۳۹ و ۸۲ و ۹۲ و ۹۳ ... به نظر می‌رسد که همین مفهوم است که در ص ۳۸ به شکل «حق صیانت ذات» در این کتاب نیز آمده است.

2. "... that every man Conservation ..." Hobbes, T, Leviathan. Editor/introduction - C. B. MacPherson, Penguin Classics, Paperback, 1985, p. 203.

«صیانت نفس ... هر کسی ...».

3. "... and consequently against the reason of his preservation ...", Ibid, p. 205

«و در نتیجه عقلاً ضامن امنیت و صیانت نفس او نیست.»

باب قراردادها»^۱ به نظر می‌رسد برگردان درست چنین باشد: «در باب دو قانون طبیعی نخست و در باب قراردادها» یا «در باب قانون طبیعی اول و دوم و در باب قراردادها».^۲ انتخاب واژگانی مانند «اولیه و ثانویه» ممکن است با مفاهیمی مانند «احکام اولیه و ثانویه» در فقه و مباحث حقوق عمومی خلط شود. اما در متن ترجمه فارسی به درستی «قانون نخستین و بنیادین طبیعت» و «قانون طبیعی دوم» بکار رفته است (هابز، ۱۳۸۹: ۱۶۱).

۲۲-۱. فرار از مجازات یا مجازات نشدن

در یکی از بندهای اصل بیست و هفتم عنوان حاشیه‌ای متن چنین ترجمه شده است: «سابقه فرار از مجازات از شرایط مخففه است».^۳ مطابق اصول حقوق کیفری عمومی، معنای ظاهری جمله هم نشان می‌دهد که اشکالی در ترجمه هست. چرا که «سابقه فرار از مجازات» از شرایط مخففه نیست. در این بند واژه impunity/impunity به «فرار از مجازات» (هابز، ۱۳۸۹: ۲۸۰) برگردانده شده است که درست نیست، مقصود هابز «مجازات نشدن» است به هر دلیلی که باشد. هابز در این جا می‌گوید: «فعلی که مکرراً مجازات آن اجرا شده باشد در مقایسه با فعلی که نمونه‌های قبلی بسیاری از آن مجازات نشده؛ جرم بزرگتری است. زیرا آن سوابق امید به مجازات نشدن است که خود حاکم فراهم ساخته است ...».^۴

۲. ملاحظاتی درباره چند جمله و واژه

۲-۱. واژه éternel/Eternall به «ازلی» برگردانده شده است (هابز، ۱۳۸۹: ۳۲۰)^۵ در حالی که این واژه در زبان‌های اروپایی همزمان معنای «ازلی و ابدی» یا همیشگی می‌دهد. اما در زبان فارسی «ازلی» یعنی آنکه اول ندارد از حیث زمان، آن که ابتدا ندارد. مقابل ابدی است یعنی آنکه همیشه بود. آنچه را مسبوق به عدم نباشد ازلی نامند (دهخدا). همچنین به نظر می‌رسد بتوان از مفهوم حادث و قدیم در فلسفه برای ترجمه چنین عبارتی بهره برد.

1. "Des deux premières lois naturelles, et des contrats", Léviathan, Ibid, p. 128.
2. "Of the first and second NATURAL LAWES, and of CONTRACTS", p. 189.
3. "Examples of Impunity Extenuate", p. 348.
4. "The same Fact, if it have been constantly punished in other men, is a greater Crime, than if there have been many precedent Examples, are so many hopes of Impunity, given by the Sovereign himself ...", p. 384.
5. "Thirdly, to say the World was not Created, but Eternall, (seeing that which is Eternall has no cause,) is to deny there is a God", p. 402.
6. "Qui n'a pas eu de commencement et n'aura jamais de fin",

۲-۲. در مواردی مترجم کلمه «صالح و طالح» را که متضاد هم هستند، در کنار هم آورده است در حالی که این دو واژه در متن هابز معنای حقوقی دارند و واژه «طالح» - که به معنای تبهکار، بد کار و بد کردار است - نمی تواند در مقابل معنای «صالح» قرار بگیرد. «صالح» در متن هابز به معنای مقام صالح و واجد صلاحیت است. اما «طالح» در زبان فارسی تنها معنای اخلاقی دارد و نمی تواند در متنی حقوقی و در معنای مخالف صالح بکار رود. به کار بردن این دو واژه در کنار هم همان معنایی را منتقل می کند که در ادبیات فارسی از آن فهمیده می شود (تاک، ۱۳۸۷: ۹۰)،^۱ در حالی که «طالح» معنای حقوقی ندارد و کاربرد آن به شکل «صالح و طالح» حتی اصطلاح فنی «صالح» را از معنای حقوقی تهی می کند.

۲-۳. قسمتی از جمله زیر اشتباه ترجمه شده است: در ترجمه فارسی چنین آمده است: «اما ظهور آنها در نزد ما [به شکل] صورت ذهنی است؛ خود [شیء همانند] بیداری و [صورت همانند] خواب [است]» (هابز، ۱۳۸۹: ۷۸).^۲ به نظر می رسد برگردان درست، قسمت آخر جمله بالا چنین باشد: «اما این حرکات در ما به شکل رؤیا پدیدار می شوند؛ چه هنگامی که هشیاریم و چه وقتی که خواب می بینیم».

۲-۴. جمله زیر، هرچند اهمیت چندانی ندارد، اما به نظر می رسد، اشتباه ترجمه شده باشد. «پس هر کس به هر جایگاه و مقامی هم برسد، اگر کاری مغایر قانون طبیعی بکند، آن کار جرم است. اگر کسی از جزایر و مستعمرات امریکایی به اینجا بیاید و مردم را به پذیرش مذهب جدیدی دعوت و ترغیب کند ...» (هابز، ۱۳۸۹: ۲۷۳).^۳ به نظر می رسد ترجمه درست چنین باشد: «پس هر کس از هر کجا که آمده باشد ...» ادامه جمله درستی ترجمه پیشنهادی ما را تأیید می کند.

۲-۵. در ترجمه یک جمله واژه ای مهجور و متروک آمده است که می تواند با واژه دیگری جایگزین بشود: «... در این باب که اصولی که به سائقه آن آدمیان از آن وضع می -

۱. «صالح و طالح متاع خویش فروشد» اما که قبول افتد و چه در نظر آید؟ حافظ. «صالح و طالح بصورت مشتبه آید» بگشا بو که گردی منتبه» مولوی. صحبت صالح ترا صالح کند/ صحبت طالح ترا طالح کند. مولوی

2. “Mais ces mouvements nous apparaissent sous de phantasme, aussi bien lorsque nous veillons que lorsque nous rêvons”, Léviathan, p. 12; “But their apparence to us in Fancy, the same waking, that dreaming”, ibid.

3. “C’est pourquoi, en quelque lieu qu’un homme arrive ...”, ibid. p. 314; “Therefore into what place soever a man shall come, if he do anything contrary to that law, it is a crime”, p. 264-265.

گریزند، قوانین طبیعی هستند» (هابز، ۱۳۸۹: ۳۱۵)،^۱ «اصولی که به ما می آموزند چگونه از این وضع اجتناب کرد ...» سائقه مونث سائق و به معنای سوق دهنده و محرک است.

۲-۶. در جایی از متن (obliged) در انگلیسی و (oblige) در فرانسه به «مجبور» ترجمه شده که «تعهد» درست است. این دو لفظ در زبان حقوقی معنای متفاوتی دارند. اجبار به معنای وادار کردن کسی به فعل یا ترک فعل به حدی است که نتواند نتیجه آن فعل یا ترک را اراده کند. اجبار در زبان حقوقی اشد از اکراه و اضطرار است. در اجبار قصد فعل هم نمی توان کرد و حال آنکه در اکراه قصد فعل می شود ولی قصد نتیجه نیست. در اضطرار هم قصد فعل دارد و هم قصد نتیجه. اجبار مادی با اعمال وسایل مادی به کار می رود و اجبار معنوی با اعمال وسایل معنوی صورت می پذیرد (لنگرودی، ۱۳۹۲: ۲۸). اما تعهد عبارت است از یک رابطه حقوقی که به موجب آن شخص یا اشخاص معین، نظر به اقتضای عقد یا شبه عقد یا جرم یا شبه جرم و یا به حکم قانون ملزم به دادن چیزی یا مکلف به فعل یا ترک عمل معینی به نفع شخص یا اشخاص معین می شوند. همچنین حق ذمی را نسبت به کسی که آن حق علیه او است تعهد گویند (لنگرودی، ۱۳۸۸: ۱۶۶).

۲-۷. عنوان حاشیه این بند «وظیفه» است که به نادرست «تعهد و التزام» به جای آن آمده است. در زبان های اروپایی، مانند زبان فارسی، برای «تعهد» و «وظیفه» الفاظ متفاوتی وجود دارد. همان طور که بالاتر گفته شد «تعهد» در برابر Obligation به کار می رود. اما در برابر DUTY نمی توان از «تعهد» استفاده کرد و به نظر می رسد «وظیفه» درست باشد (لنگرودی، ۱۳۸۸: ۶۸۳). این بحث در زبان حقوقی چنان دقیق است که رساله و مقالات مستقلی درباره تمایزات و روابط و تعیین حدود و ثغور این دو لفظ نوشته شده است. در دعاوی مسئولیت مدنی کاربرد این الفاظ آثار حقوقی دارد.^۲

در زبان حقوقی بین تکلیف و تعهد تفاوت است. به این معنی که الزامات ناشی از قرارداد را تعهد و وظایف خارج از قرارداد را تکلیف می گویند. تعهد قراردادی همیشه رابطه بین دو شخص معین است ولی تکلیف ممکن است در برابر عموم باشد. برای مثال در مسئولیت مدنی

1. " ... que les préceptes qui enseignent comment éviter cet état soient les lois de nature", Ibid., p. 378.

2. Hage-Chahine, Najib, La distinction de l'obligation et du devoir en droit privé, 1re édition, Panthéon-Assas Paris II, Thèses, 476 p, 2017.

گفته می‌شود هر کس یک تکلیف کلی مبنی بر رعایت احتیاط در برابر همگان دارد یا برای مثال تکلیف سوء استفاده نکردن از حق دارد. ولی این نیز هست که در زبان فارسی تعهدات خارج از قرارداد میان دو شخص معین مانند الزام به پرداخت نفقه. هم معمولاً تکلیف گفته می‌شود نه تعهد. همچنین گاهی هر دو لفظ هم برای یک موضوع به کار می‌روند مانند تکلیف انفاق که تعهد انفاق هم به کار می‌رود.

اما واژه دیگری که ممکن است به ذهن متبادر شود «تکلیف» است که در زبان فقهی برای تکالیف مکلف به کار می‌رود و از این حیث می‌تواند محل اشکال باشد. در فقه اسلام به جای تعهد، غالباً لفظ «شرط» - خواه ضمن عقد باشد که آن را شرط ضمن عقد گویند و ضمن عقد نباشد که آن را شرط بنایی و شرط ابتدایی به حسب اختلاف موارد گفته‌اند - به کار رفته است، لفظ التزام را نیز به همین معنی بکار برده‌اند و در یک قرن اخیر لفظ تعهد را در همین معنی به کار می‌برند که ظاهراً از کتب عربی قرن اخیر استفاده کرده‌اند (لنگرودی، ۱۳۸۸: ۱۶۶).

در همین بند یک جمله در ترجمه فارسی افتاده است: “he Ought, and it is his DUTY”; “qu’il doit, car tel est son DEVOIR” «او باید [تکلیفش را به جای آورد] چرا که این تکلیف اوست.»

۲-۸. اصطلاح the Pleas/les process به «دادخواست‌ها» برگردانده شده است در حالیکه برابر نهاد درست «دعاوی» یا «پرونده‌ها» است (هابز، ۱۳۸۹: ۲۸۴).^۱ همچنین در این جا Crown/Couronne به «دولتی» ترجمه شده که در متن کتابی چون لویاتان، از دیدگاه تحول مفهوم دولت، نمی‌تواند دقیق و درست باشد. چنین ترجمه‌ای از این واژه از دیدگاه تحول مفاهیم نادرست است و در واقع از دوره‌ای تاریخی، بدون آن که توضیحی درباره آن بدهد، عبور کرده است.

۳. اشکال در چند مفهوم فلسفی

۳-۱. در متن ترجمه فارسی جملات فلسفی دیده می‌شوند که روشن و قابل فهم نیستند،

1. “And the Pleas according thereunto called Publique, Judicia Publica, Pleas of the Crown; or Private Pleas”, “Et les procès, selon le cas, sont appelés procès d’ordre public, judicia publica, procès de la couronne, ou au contraire, procès privé”, Léviathan, p. 330.

اما در عین حال بیرون از صلاحیت ما برای داوری‌اند. بنابراین به نظر می‌رسد بازبینی و ویراستاری متن از سوی اهل فلسفه می‌تواند بر ارزش‌های ترجمه فارسی بیفزاید.^۱ برای نمونه در بند مربوط به «فهم» (هابز، ۱۳۸۹: ۸۴)^۲ یا تفاهم - که البته در ترجمه فارسی عنوان این بند افتاده است - گفته شده: «آن فهمی که خاص انسان است نه تنها به معنی اراده بلکه حاوی تصورات و اندیشه‌های اوست که بر حسب ترتیب و تنظیم مفاهیم اشیا در احکام موجب و احکام سالبه و دیگر اشکال کلام سامان می‌یابند.» در حالی که به نظر می‌رسد ترجمه درست‌تر با بکارگرفتن الفاظ و مفاهیم آشنای فلسفی در نزد ما، چنین باشد: «آن فهمی [قوه ناطقه] که خاص انسان است نه تنها شامل اراده انسان می‌شود بلکه آراء و اندیشه‌های او را نیز در بر می‌گیرد، ...»^۳.

۲-۳. در بند «انواع کلمات موجه» (هابز، ۱۳۸۹: ۹۵)^۴ متن فارسی چنین است: «چهارم این که خود نام‌ها و کلمات را توصیف و نامگذاری می‌کنیم: زیرا [کلماتی مانند] عام، کلی، خاص [و] مبهم نام کلمات هستند. و ایجاب، استفهام، امر، روایت، قیاس، وعظ [و] خطابه و بسیاری از این گونه نام‌ها، نام‌های کلمات‌اند و [انواع چهارگانه بالا] انواع نام‌های مثبت هستند ...»^۵. به نظر می‌رسد برگردان درست‌تر چنین باشد: «چهارم این که خود نام‌ها و روش‌های سخن گفتن را توصیف و نامگذاری می‌کنیم: زیرا عام، کلی، خاص و مبهم نامگذاری نام‌ها هستند. و ایجاب، استفهام، امر، روایت، قیاس، وعظ و خطابه و بسیاری از این گونه نام‌ها، نام‌هایی هستند که به روش‌های سخن گفتن دلالت دارند. همه انواع کلمات موجه از این قبیل‌اند...». عنوان حاشیه این بند «انواع کلمات موجه» در متن هم تکرار شده اما این بار به «انواع نام‌های مثبت» برگردانده شده است که بهتر است از روش یکسانی پیروی شود. بر مجموع مطالب بالا یک نکته شکلی را باید افزود؛ یکی از اشکالات شکلی ترجمه

۱. ترجمه فرانسه لویاتان به کوشش یکی از اهل فلسفه به سرانجام رسیده است.

۲. Understanding/entendement/compréhension.

۳. Léviathan, Ibid, p. 20.

۴. “L’usage des dénominations positives”, Ibid., p. 33.

۵. “Quatrièmement, nous portons en compte, considérons et dotons de dénominations les dénominations elles-mêmes, ainsi que les manières de parler: car général, universel, spécial, équivoque sont des dénominations de dénominations. Et affirmation, interrogation, commandement, narration, syllogisme, sermon, allocution, et beaucoup de termes de ce genre sont des dénominations qui désignent des manières de parler. Telle est toute la variété des dénominations positives, ...”, Ibid., p. 33 et 34.

فارسی وارد نکردن جزییات بخش‌ها Part و فصول Chapter در هر صفحه است. در متن انگلیسی بالای هر صفحه در سمت چپ شماره بخش و در وسط صفحه عنوان بخش و در سمت راست شماره هر فصل آمده است. رعایت این نکته شکلی در کتاب مرجعی مانند لویاتان، که بسیار پر ارجاع است، کار را بر خوانندگان کمتر دشوار می‌کند.



منابع

الف - فارسی

کتاب‌ها

- تاک، ریچارد، (۱۳۸۷)، هابز، ترجمه حسین بشیریه، چاپ دوم، تهران: طرح نو.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۹۲)، وسیط در ترمینولوژی حقوق، چاپ پنجم، تهران: گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۸۸)، ترمینولوژی حقوق، چاپ بیست و دوم، تهران: گنج دانش.
- گروسیوس، هوگو، (۱۳۹۴)، حقوق جنگ و صلح، ترجمه حسین پیران، چاپ اول، تهران: شهر دانش.
- نایینی، محمدحسین، (بی تا)، تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله، تصحیح و مقدمه محمود طالقانی، تهران: بی تا.
- هابز، توماس، (۱۳۸۹)، لویاتان، ویرایش و مقدمه از سی. بی. مکفرسون، ترجمه حسین بشیریه، چاپ ششم، تهران: نی.

مقاله‌ها

- خرمشاهی، بهالدین، (۱۳۸۶)، «آیین نقد کتاب»، در: کتاب نقد و نقد کتاب، چاپ اول، تهران: خانه کتاب.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۵۶)، «نقد بازار»، در یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، چاپ سوم، تهران: جاویدان.
- سلطانی، سیدناصر، (۱۳۹۱)، «مفهوم برابری در مقابل قانون در متمم قانون اساسی مشروطیت»، مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، پائیز و زمستان، دوره ۴، شماره ۲.
- سلطانی، سیدناصر، (۱۳۹۴)، «نقدی بر ترجمه فارسی لویاتان از دیدگاه مفاهیم حقوقی»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، شماره ۷۰.
- سلطانی، سیدناصر، (۱۳۹۵)، «بازبینی فقراتی از ترجمه فارسی لویاتان از منظر مفاهیم حقوق کیفری»، فصلنامه حقوق جزا و سیاست جنایی، زمستان، شماره ۲.

ب- فرانسه

- Jean Mathieu Mattei, *Histoire du droit de la guerre* (1700-1819), *Introduction à l'histoire du droit international, avec une biographie des principaux auteurs de la doctrine internationaliste de l'Antiquité à nos jours*. Presses universitaires d'Aix-Marseille, 2 volumes, 1239 p.

- Emmanuelle Jouannet, (1998), *Emer de Vattel et l'émergence du droit international classique*, Pedone, 490 p.

- Emer de Vattel, (1758), *Le Droit des gens : Principes de la loi naturelle, appliqués à la conduite et aux affaires des Nations et des Souverains*, vol. 1, Londres [Neuchâtel], 241 p.

- Hobbes, T, (1985), *Leviathan*. Editor/introduction - C. B. MacPherson, Penguin Classics, Paperback.

- Hobbes, T, (1999), *Léviathan ou Matière, forme et puissance de l'état chrétien et civil*. trad. Fr. F. Tricaud, Paris: Dalloz.

- Hobbes, T, (2000), *Léviathan ou Matière, forme et puissance de l'état chrétien et civil*. trad., introd., notes et notices par Gérard Mairet, Paris: Gallimard.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی